

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

یکی از شبهات منسوب به مرحوم آخوند قدس سره در مورد حکومت دینی و اسلامی در عصر غیبت، این بود که اگر روحانیت در جایگاه حکام قرار بگیرند، اعتبار خودشان را از دست می‌دهند و آن اختلافاتی که بعد به وجود می‌آید ممکن است توده مردم نسبت به خود دین، بدبین و دل‌زده شوند، ولو از نظر نظری حکومت دینی را تثبیت کنیم، اما برای پرهیز از این مطلب و مواجه با یک چنین اشکالی لازم است که عالمان دینی از حکومت فاصله بگیرند. امروز نیز این شبهه رایج است که اگر انقلاب نمی‌شد، دین محفوظ می‌ماند؛ علما محفوظ می‌مانند؛ حوزه‌ها محفوظ می‌ماند، جایگاه، احترام و ارزش عالمان دین محفوظ می‌ماند. اما امروز بین نفی و اثبات قرار گرفته و دین مورد حمله قرار گرفته است. در نقد این شبهه بیان کردیم که اگر این حرف درست باشد باید ارسال رسل و انزال کتب از اساس مورد مناقشه باشد. برای اینکه خود ارسال رسل و انزال کتب منشأ اختلاف می‌شود، یک عده‌ای می‌پذیرند و عده‌ای نمی‌پذیرند؛ عده‌ای نفی و عده‌ای هم اثبات می‌کنند. در نتیجه لازم می‌آید که بگوئیم چون بین مردم اختلاف ایجاد می‌شود پس دین را خدای تبارک و تعالی نباید می‌فرستاد. [و حال آنکه چنین لازمه‌ای باطل است].

بیان شد که از بعضی آیات استفاده می‌شود که خود علم و علم به کتاب - چنانچه بر او بغی و ظلم و حسد و طلب الرئاسة مترتب شود-، موجب اختلاف می‌شود. این مطلبی است که قرآن به او تصریح دارد. آیاتی را بیان کردیم. آیه ۲۱۳ بقره- را در آخر جلسه گذشته مطرح کردیم. مناسب دیدم این آیه را در این جلسه بیشتر مورد توجه قرار بدهیم.

چرایی اختلاف مردم بر اساس آیه 213

به نظر می‌رسد این آیه از محکومات قرآن است؛ یعنی وقتی لسان آیه و تعابیر موجود در آیه مورد ملاحظه قرار بگیرد، مفهوم و معنای مستفاد از آیه - ولو اینکه احتمالات دیگری نیز در آن داده می‌شود- ذیل محکومات قرار می‌گیرد. مجرد اینکه یک آیه‌ای دارای چند احتمال باشد، به این معنا نیست که متشابه تلقی شود؛ بلکه ممکن است مثل آیه‌ی مذکور از محکومات محسوب گردد. ما فرق بین محکم و متشابه را در مباحث اصول، مفصلاً مطرح کرده‌ایم. [1] این آیه هم از محکومات است و هم یکی از آیات مهم اجتماعی قرآن است. یعنی ما وقتی می‌خواهیم آیات اجتماعی را به میدان بحث بیاوریم، یکی از آیات مهم، همین آیه است؛ همچنین یکی از آیات فقه سیاسی نیز، محسوب می‌گردد. یعنی می‌توان چند عنوان از این آیه‌ی شریفه استفاده کرد.

خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» [2]

در این آیه شریفه سه جا تعبیر "اختلفوا" دارد:

(2) «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ»

(3) «هَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ».

مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله عليه می‌فرمایند از این آیه دو اختلاف استفاده می‌شود. اما قبل از اینکه به نظر ایشان بپردازیم، دیدگاه صاحب مجمع‌البیان را مورد اشاره قرار می‌دهیم.

بررسی دیدگاه صاحب مجمع‌البیان

پیرامون «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» آن طوری که در مجمع‌البیان آمده؛ دو قول وجود دارد:

(1) «إنهم كانوا على الكفر و هو المروي عن ابن عباس في إحدى الروايتين»، [3] از ابن عباس دو قول است و یکی هم قول دوم است که عرض می‌کنیم، «و الحسن واختاره الجبائي» [4]، «ثم اختلفوا في أي وقت كانوا كفارا» [5]، كان الناس ماضی است، در چه زمانی کافر بودند؟ «فقال الحسن كانوا كفارا بين آدم و نوح» [6] بین زمان آدم و نوح را خداوند بیان می‌کند. «قال بعضهم كانوا كفارا بعد نوح إلى أن بعث الله إبراهيم و النبيين بعده». [7] یعنی یک زمانی بعد از حضرت نوح کفار بودند تا اینکه خدای تبارک و تعالی حضرت ابراهیم و انبیاء بعد از ابراهیم علی نبینا و آلہ و علیهم السلام را فرستاد.

آیه می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»، می‌گوئیم امة واحده احتمال اولش این است که همه کافر بودند، اما چه زمانی اینها کافر بودند؟ می‌گوید: "كان"، برای زمان سه احتمال ذکر کردند: (1) بین آدم و نوح (2) بعد از نوح تا قبل از ابراهیم (3) كانوا كفاراً عند بعث كل نبي، یعنی هر پیامبری که می‌خواست بیاید بالاخره یک عده‌ای از مردم کافر بودند و مجمع‌البیان می‌گوید این احتمال سوم، صحیح نیست. «هذا غير صحيح لأن الله بعث كثيرا من الأنبياء إلى المؤمنين». [8]

روی این احتمال این اشکال مطرح می‌شود که ممکن است بگوئیم یک زمانی همه مردم آن زمان کافر بودند - یک میلیون یا صد هزار نفر-، با توجه به اینکه سنت الهیه این است که زمین را خالی از حجت در هیچ زمانی نگذاشته است. مجمع‌البیان این اشکال را اینجا ذکر می‌کند که «كيف يجوز أن يكون الناس كلهم كفارا» و حال آنکه خدای تبارک و تعالی هیچ وقت زمین را خالی از حجت بر مردم قرار نمی‌دهد؛ ایشان در جواب این احتمال را مطرح می‌کند که: «يجوز أن يكون الحق هناك في واحد أو جماعة قليلة» ممکن است یک نفر یا یک گروه خیلی بر حق بودند که اینها نمی‌توانستند حق و دین خودشان را خوفاً یا تقيّة اظهار کنند و غلبه با کفار بوده است. یعنی بگوئیم «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» اگر هم حمل بر کفار کردیم از باب تغليب و غلبه است؛ یعنی غالب مردم آن زمان کافر بودند و جماعت اندکی هم که بر دین حق بودند تقيّه می‌کردند و وجودشان کالعدم بوده است. [9]

احتمال دوم در پاسخ به اشکال پیشین این است که امت واحده یعنی حق؛ «قال آخرون إنهم كانوا على الحق و هو المروي عن قتادة و مجاهد و عكرمة و الضحاك و ابن عباس في الرواية الأخرى ثم اختلفوا فقال ابن عباس و قتادة هم كانوا بين آدم و نوح و هم عشر فرق كانوا على شريعة من الحق» [10] بین آدم و نوح ده گروه بودند که همه‌شان بر حق بودند؛ همه این ده گروه! «فاختلفوا بعد ذلك». «و قال الواقدي و الكلبي هم أهل سفينة نوح»، این امت واحده همان اهل سفینه نوح بودند «حين غرق الله الخلق ثم اختلفوا بعد ذلك» بعد که نجات پیدا کردند اختلاف پیدا کردند. آیه روی این حساب، تقدیر دارد و این می‌شود «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ». پس طبق احتمال اول که امت واحده را کفر بگیریم، هیچ تقدیری لازم نیست. اما اگر امت واحده را حق گرفتیم، باید فاختلّفوا را در تقدیر بگیریم؛ «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً - فَاخْتَلَفُوا».

[در مورد اینکه كان الناس، ناظر به چه زمانی است، عالمان شیعی از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده‌اند که مراد مردم قبل از حضرت نوح است؛] روی أصحابنا عن أبي جعفر الباقر علیه‌السلام أنه قال: كانوا قبل نوح أمة واحدة على فطرة الله لا مهتدين و لا ضلالا فبعث الله النبيين». [11] مردم قبل از حضرت نوح آن فطرت الهی‌شان را داشتند، اما پیامبری نبوده که شریعت و

دستوری برایشان بیاورد و ضلّال هم نبودند و نمی‌توانیم بگوئیم اینها گمراه بودند! البته باید ببینیم این روایت را ایشان از کجا نقل کرده و سندش چیست؟

در ادامه می‌فرماید: «و علی هذا فالمعنی أنهم كانوا متعبدین بما فی عقولهم» یعنی قبل از حضرت نوح مردم بر طبق عقولشان عمل می‌کردند. «غیر مهتدین إلى نبوة و لا شریعة ثم بعث الله النبیین بالشرائع لما علم أن مصالحهم فیها فَبَعَثَ اللَّهُ أی أرسل الله النَّبِیَّیْنَ مُبَشِّرِیْنَ لِمَنْ أَطَاعَهُمْ بِالْجَنَّةِ وَ مُنْذِرِیْنَ لِمَنْ عَصَاهُمْ بِالنَّارِ»، این دو قول را مثل خیلی جاهای دیگر مجمع البیان فقط نقل می‌کند: یک قول این است که «قال قومُ أنهم كانوا علی الکفر» [12] و یک قول هم این است که «إنهم كانوا علی الحق» [13] اما دیگر ایشان هیچ‌یک از این دو قول را اختیار نمی‌کند.

«وَأُنْزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» یک احتمال یعنی «أُنْزِلَ مع كل واحدٍ منهم الكتاب». احتمال دیگر یعنی «أُنْزِلَ مع بعثهم» کنار اینکه انبیاء را فرستاد کتاب را هم فرستاد، نه اینکه مع كل واحدٍ منهم باشد. طبق احتمال اول هر نبی‌ای یک کتابی داشته است «انزل معهم یعنی مع كل واحدٍ منهم الكتاب». [14] در احتمال دوم «انزل مع بعثهم الكتاب». [15] چون از آن طرف هم می‌دانیم هر نبی‌ای دارای کتاب نبوده است. «وَأُنْزِلَ ... بِالْحَقِّ» هم می‌گوید دو احتمال دارد: «بِالْحَقِّ» یعنی «بالصدق و العدل». [16] بعضی هم گفته‌اند: «أُنْزِلَ الكتاب بأنه حق»، چون کتاب حق است یا «من عند الله» چون از ناحیه خداست. یا چون در آن «بیان الحق» وجود دارد این هم راجع به حق، «وَأُنْزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ». در قرآن حق وجود دارد. چون در ادامه می‌فرماید: «لِيَحْكُمَ» در قرآن معیار و ملاک حق و باطل وجود دارد. چون چنین معیاری وجود دارد، می‌فرماید: «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ».

در اینکه فاعل «يَحْكُمُ» را خدا قرار بدهیم یا فاعل «يَحْكُمُ» را کتاب قرار بدهیم، تفاوتی ندارد. مجمع البیان می‌گوید: «قيل أنزل الكتاب بالحق بأنه حق، یعنی «بأن الكتاب حق»، یعنی قائل هم داریم و نه اینکه اصلاً قائل نداشته باشیم. چون «بأنه حق و أنه من عند الله» [17] یا «لأن فيه الحق»، خداوند «أُنْزِلَ».

یک احتمال، «أُنْزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» اینکه بالحق به «أُنْزِلَ» متعلق باشد که این انزال، حق است، منتهی اگر انزال هم حق باشد باز به اعتبار مُنْزَل است؛ نه اینکه به اعتبار فعل انزال باشد! پس یکی اینکه «بالحق» متعلق به انزل باشد که ما عرض می‌کنیم عیبی ندارد، اگر هم متعلق به انزل است به اعتبار مُنْزَل است. اعتبار دوم این است که متعلق به کتاب است، «وَأُنْزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ». اگر طبق احتمال اول بگوئیم «وَأُنْزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ»، یک وقفی کنیم و بعد بگوئیم: «بِالْحَقِّ» اما طبق احتمال دوم «وَأُنْزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»، یعنی کتابی که به حق است را فرستاد. ما همین دومی را اختیار می‌کنیم. کتابی که فيه الحق بأنه حق یا بأنه من الحق تعالی، خداوند این را برایشان فرستاد. یعنی خداوند چیزی برای اینها فرستاد همراه با انبیاء که عین حق است و تمام حق است. طبق این معنا، یک وقت می‌گوئیم این فعل خاص، حق است. ولی ما می‌خواهیم بگوئیم کتاب حق است؛ یعنی فيه جميع الحق و جميع ملاکات الحق. یعنی هر چه که شما راجع به حق بخواهید، در این کتاب موجود است. در اعتقادات، حق چیست؟ در اخلاق حق چیست؟ در احکام حق چیست؟ در سیاسات حق چیست؟ در اجتماعیات حق چیست؟ هر چه از «حق» بخواهید در این کتاب وجود دارد. این معنا را بگیریم یا فقط حق را به انزال بگیریم و بگوئیم همین انزال حق است، اساساً هدف خدای تبارک و تعالی را در آیه بیان نمی‌کند. اگر گفتیم «بالحق» متعلق به «انزال» است؛ یعنی همین عمل حق است و البته این اشکالی ندارد؛ ولی خداوند - در این آیه که می‌گوییم از محکّمات است و ان شاء الله اثبات خواهیم کرد -، در چه مقامی است؛ فقط تاریخ برای ما می‌گوید؛ تاریخ را می‌فرماید که یک زمانی بود مردم امت واحده بودند؛ بعد من هم پیامبر و قرآن فرستادم که دیگر اختلاف نکنند؛ خیر، این گونه نیست. رضوان خدا بر مرحوم آقای طباطبائی که واقعاً به یک تعبیری باید گفت که بی‌نظیر بوده، شما ببینید اینجا چقدر مطلب دارد به نظر 50 - 60 صفحه راجع به این آیه بحث کرده و چه مطالبی را در آورده از همین آیه که به بعضی‌هایش اشاره می‌کنم.

پس می‌گوئیم «وَأُنْزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ» تا حاکم بین مردم، کتاب باشد. ما قبلاً گفتیم حکم فقط به معنای

قضا نیست، لکن خیلی از مفسرین حکم را به معنای قضاوت می‌گیرند. «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ». یک وقت می‌گوئیم «مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» یعنی در آنچه که با هم نزاع دارند؛ یک وقت می‌گوئیم در آنچه که اختلاف دارند؛ این دو تا با هم فرق دارد. شما یک وقت می‌گوئید دو نفر در یک قضیه ای نزاع می‌کنند، این می‌شوند نزاع و نزاع طرفینی است. این نفی می‌کند و او اثبات می‌کند! اما شما الآن می‌گوئید اشاعره و معتزله در مورد عدالت خدا اختلاف دارند، این نزاعی که مورد قضاوت فقهی باشد را که به میدان نمی‌آورید. می‌گوئید: اختلاف هست. کتاب «فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» است یعنی هر آنچه که در آن اختلاف کنند ولو این نزاع اصطلاحی که منجر به مخاصمه و مدعی و منکر و ... باشد؛ این یک مصداقش می‌تواند باشد ولی مهم‌تر از این، یعنی آنچه را که بشر در آن اختلاف می‌کند این کتاب، حق را بیان می‌کند؛ در توحید و شرک، در مبدأ و معاد، در اخلاق، در عبادات، در احکام و در همه چیز، در اینکه آیا آدم بعد از مُردن دوباره زنده می‌شود یا نه؟ یک گروهی می‌گفتند: مگر می‌شود بعد از مُردن این استخوان‌ها تبدیل به انسان بشود؟ یک عده می‌گفتند: بله می‌شود. این نزاع، مخاصمه قضایی نیست که بگوئیم مدعی و منکر دارد و برون دادگاه، ولی اختلاف وجود دارد. مثل اینکه زمان ما جناح‌های سیاسی با هم اختلاف دارند. یک جناحی یک فکری دارد و جناح دیگر فکر دیگری دارد. ولی این اختلاف فکری، نزاع قضائی نیست. اشتباه این بوده که مفسرین «فِيمَا اخْتَلَفُوا» را با همان ذهنیتی که داشتند بردند در مسائل قضائی و "یحکم" را بردند در همان قاضی. این یحکم یعنی حاکم. این آیه از آیاتی است که دلالت دارد بر اینکه کتاب باید حاکم بین الناس باشد؛ «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ».

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1]. ن ک: درس خارج اصول، مبحث اشتراک: (تاریخ 23/7/1401)
- [2]. بقره/213.
- [3]. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 543.
- [4]. همان.
- [5]. همان.
- [6]. همان.
- [7]. همان.
- [8]. همان.
- [9]. بایسته توجه است روایاتی که داریم درباره امام زمان علیه‌السلام یا در اصل امامت که هیچ وقت زمین خالی از امام نیست. این مطلب از بعضی از آیات قرآن نیز، استفاده می‌شود که البته باید در جای خودش مطرح بشود. البته صاحب مجمع البیان هم در این زمینه اشاره‌ای دارند.
- [10]. همان.
- [11]. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 543
- [12]. همان.
- [13]. همان.
- [14]. همان.
- [15]. همان.
- [16]. همان.
- [17]. همان.